به یادِ نسلِ حنیف

احسان شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۸

تعداد صفحه : ۴

آخرین بررسی : ۸۷/۰۹

تاریخ تحریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : به مناسبتِ چهارِ خردادِ ۱۳۵۰

به یادِ نسلِ حنیف

به مناسبتِ چهارِ خرداد ۱۳۵۰

در دوره‌ای از تاریخِ مبارزاتِ مردمِ ایران در راهِ آزادی و استقلال که تمامیِ تلاش‌های اصلاح طلبانهٔ ملی و مذهبی، پس از کودتای انگلیسی ـ امریکاییِ ۲۸ مردادِ ۳۲ و سرکوبِ خونینِ ۱۵ خردادِ ۴۲، به بن بست رسیده بود (و شادروان بازرگان در بیدادگاه هشدار داده بود که پس از ما نسلِ بعد به شیوه‌ای دیگر با شما سخن خواهد گفت)، در عصرِ نتوانستن‌ها و فروپاشیِ ارزش‌های اعتقادی و امید و اعتمادِ یک خلق به رهایی و رهبرانِ سنتی، گروهی از فرزندانِ موحد و مبارزِ این مرز و بوم، از رهروانِ مصدق و فاطمی و شاگردانِ طالقانی و بازرگان و سحابی، مصمم شدند تا با مایه گذاردن از جان و تمامیتِ هستیِ خویش، به حقانیتِ آرمان‌ها و امکانِ تحققِ آنها شهادت دهند.

هویتِ عقیدتی آنان، ایمان به جهان بینیِ توحید و مکتبِ اسلامِ علوی به مثابهٔ مرامی راهنمای عمل بود و مَشیِ ایشان همان شهادت طلبیِ حسینی. و این چنین با ارائهٔ نمونه‌هایی عالی از اخلاص و ایثار و همبستگی، بَدل به اُسوه‌های نسلی از آزادی خواهانِ انقلابیِ مسلمان گشتند. هم از این رو، طیِ انقلابِ بهمنِ ۵۷ به عنوانِ یکی از پایه‌های این انقلاب، عکس‌ها و سمبول‌ها و شعارهای این شهدا توسطِ مردم حمل می‌شد و اسطورهٔ مجاهدین به رغمِ ضربه و انحرافِ سالِ ۵۴، کماکان به گسترشِ توده‌ایِ خود ادامه می‌داد.

شرطِ تداومِ این رشد و تعالی، متناسب با مقتضیاتِ دورانِ پس از انقلاب، و با درس آموزی از عللِ ضربهٔ شبه مارکسیستیِ سال ۵۴، در سه محور خلاصه می‌شد :

نخست، ضرورتِ کارِ عمیقِ فکری و اعتقادی بویژه در حوزه‌های فلسفی و عرفانی و... تا بنیهٔ نهضتِ نواندیشیِ دینی، در برابرِ دو انحراف به سنت گراییِ واپس گرایانه از یکسو و جذب به مکاتبِ رقیب یا بی‌اعتقادی از دیگر سو، تقویت می‌شد.

دیگر، اتخاذِ یک خطِ مَشیِ خشونت پرهیزِ سیاسیِ مردم سالارانه، مدنی و دفاعی (حقوقِ بشری) در برابرِ استبدادِ دینی ـ روحانی در راستای تبدیل شدن به بدیلی تدریجی، بلندمدت و با حیثیت و اعتباری ملی و مرامی.

آنگاه، روی آوردن به دمکراسیِ تشکیلاتی به سبکِ حزبیِ متعارف و طردِ سننِ سانترالیستیِ به جای مانده از اَدوارِ مبارزاتِ مخفیِ چریکْ شهری و آموزه‌های چپِ سنتی و اردوگاهی.

در صورتِ پیگیریِ چنین رویکردی، چنان که در آغاز وعده داده می‌شد، مجاهدین می‌توانستند به تعالیِ درون مایه‌های نظری و رشد و بالندگیِ اجتماعیِ خود اطمینان داشته باشند.

افسوس که رهبریِ این سازمان با رها ساختنِ کارِ "تبیینِ" جهان و انسان و رویارویی فرهنگی با معضلاتِ اعتقادیِ دورانِ پس از انقلاب که بحرانِ ارزشی به تدریج سراپای جامعه و نسلِ جوان را در دو دههٔ بعدی فرا گرفت، و به جای هم سخنی با سایرِ متفکران و روشنفکرانِ ادامه دهندهٔ راهِ سید جمال‌ها، اقبال‌ها و شریعتی‌ها، غرق در سیاستِ روزمرگی و درگیریِ قدرت شدند و به دام‌هایی افتادند که حریف بر سرِ راهِ‌شان گسترده بود.

تا آنکه پس از سیِ خردادِ ۶۰، با روی آوردن به تاکتیکِ مبارزهٔ مسلحانه و جدا از آهنگِ مبارزاتِ مردمی، پایگاهِ اجتماعیِ خود را به تیغ سپردند و به خارج از کشور و متنِ مردم رانده شدند و نهایتاً، برای بستنِ همیشگیِ بابِ انتقاد و حسابرسیِ استراتژیک ـ تشکیلاتی، طیِ یک "انقلابِ ایدئولوژیک" در سالِ ۶۴، به نوعی سانترالیسمِ مطلقه رسیدند و در مقامِ معظمِ رهبری ذوب شدند و سازمان بَدل به فرقه شد و با رفتن به کشوری در حالِ جنگ با کشورِ ما، تیرِ خلاص را بر خود زد و از کلِ بدنهٔ اپوزیسیونِ ملی و مردمیِ داخل و خارجِ کشور منزوی و مجزا گشت و شد "تنها" آلترناتیو!

این البته، حکم در بابِ کیفیت‌ها و ماهیت‌ها است، وگرنه همیشه در بازیِ قدرت‌ها و کشاکش‌های منطقه، شانسِ قدرت‌یابی‌های کمّی و فیزیکی برای همگان محفوظ است و اگر بنا بر انتخابِ آگاهانه و طبیعی و مشروعِ مردمی نباشد، همیشه می‌توان ۲۴ ساعته مانندِ افغانستان برای هر کشورِ ضعیفِ

جهان سومی، آلترناتیو جور کرد. هر چند سرمایه گذاری‌های این دو دهه در جلبِ حمایتِ قدرت‌های جهان و منطقه نیز معلوم نیست مآلاً چقدر سود بخشیده باشد. چرا که در نظرِ از ما بهتران، پس از اتمامِ زمانِ استفاده از تضادهای محلی برای پیشبردِ سوپرماسی و فروشِ تسلیحات و... نهایتاً، پوزیسیون‌ها و اپوزیسیون‌های این خطه از جهان، جملگی در "لیستِ سیاهِ تروریست‌ها" ثبتِ نام شده‌اند.

بدین ترتیب و با همهٔ آرزوها و دریغ‌ها، دستاوردها و ارزش‌ها، انحرافات و ضدِارزش‌ها، کتابِ تاریخِ مبارزاتِ مردمِ ایران ورقی دیگر خورد و پرونده و تجربهٔ مبارزاتِ نسلِ گذشتهٔ مجاهدان و فدائیان (که وارسیِ دیگری را می‌طلبد) به تاریخ سپرده شد و در دههٔ هفتاد (همچون آستانهٔ انقلابِ بهمن) جای بسیاری از مبارزانِ قدیم در میانِ صفوفِ مردم خالی است، هر چند که در ناکجا آبادها همواره "مبارزه ادامه یابد".

آنچه در دلِ مردمِ ما می‌ماند و امروزه نیز، همچون روزِ اول، در ما ارج و احترام می‌آفریند، نه اسم و رسم و سازمان و سمت و آرم و کُرسی و شعر و شعار و نفرین و آفرین، بلکه یاد و راه و نام و نشانِ فرزندانِ رشیدِ ایران زمین و "با قرآن در صحنه"ای همچون مجاهدانِ صدر و نسلِ حنیف است که از روش‌های مقطعی و قالب‌های تشکیلاتیِ ادوارِ پیشین فراتر می‌رود و در سطوح عالیتری از اندیشه، مشی و تشکل انحلال می‌یابد (انحلال به مفهومِ **Aufhebung** هگلی، همچون حلِ شکر در آب، با ابقای بهترین عناصر و امحای رسوبات). **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً**. با درود و بدرود.